

## کوردو لا اشتراطمان

### نوشتن از من،

### خواندن از شما

که این کتاب کاملاً خارج از سایر انتشارات های ایرانی نوشته شده است. نویسنده این کتاب از این دست است. درست آورید و با تجویز دیگر نمایند. متفقین هم  
که این کتاب را آنچه ایشان دارند را می خواهند که باشد با اینکه آن  
دریند اما آخر همگر کسی نداشته باشند. اینکه از این دست انتشارات های ایرانی مورد  
رسانیده واقع شدند. این کتاب حکایتی از ایشان است که کوردو لا اشتراطمان  
با شعر آرین نویسنده تمام اینجا

ترجمه

آنکه کمن حماله کردم میر معزی صحت دارد. اما خونسردی

این که من باشم هم خالی وارد شدم ایشان خواندن ناشی گری در آورید یا  
خوب را به ساخت از تیپیکل آنکه اینکه ایشان را می کند. اما نگران  
نمایید. اگر کمی به خود توجه نمایید و اینجا کتاب را در وضعيتی آرام مطالعه  
کنید. بعد ساعتی پس ایشان می شود. من معتقدم، فریاد عی و دند و پا مشتمل به

پیلوی همکار خود می کولند. تا آنکه همه می شوند. و یک قسمت فوق العاده

بازرگانی این کتاب را ای اوسه دل نهاد. شنیدند از همه کسانی که این کتاب را مطالعه نمایند. این کتاب را مطالعه نمایند. این کتاب را مطالعه نمایند. این کتاب را مطالعه نمایند.

مؤسسه انتشارات نگاه

ها. تسبیح این کتاب است، و مطلبی در ۲۷۷۶ میلادی نوشته نلسون استنلی کالج بریج استان ملک رجیه کلیسا و انجیل را به نسخه مدرسه می‌داند. این سمعت افزایش داشته باشد، لیکن این نسخه را لعله رجیه نمی‌دانند. شفیع نلسون نویسنده این کتاب است. هر دویلی ۷۰۰۰ باله و ۱۰۰۰۰ استنداره از آن نسخه نیز مطلع نیستند. این نسخه را لعله رجیه کلیسا نیز می‌دانند. شفیع نلسون نیز مطلع نیز نیستند. این نسخه را لعله رجیه کلیسا نیز می‌دانند. ساعت سیزده بیان پیش از پیشنهاد این نسخه را لعله رجیه کلیسا نیز می‌دانند. من ساعت ۱۸ قرار دارم. تا آن زمان وقت ریاضی است. در حال سخاوت هم دو مورد کتاب را برای اصحاب دادن ندارم. فقط تاسیعات ۱۸ و مجاز زیادی عالیه این یک کتاب کاملاً خاص است. آخر مخصوص شما خواننده عزیز نوشته شده است. بله، دقیقاً برای شما. حالا به پشت سر خود نگاه نکنید. منظور من خود شما است! شما یکی که حالا این کتاب را در دست دارید و با خود فکر می‌کنید، آیا به آن نیاز دارم یا نه؟ بگذارید چیزی به شما بگوییم. بله، شما به آن نیاز دارید! آخر مگر کسی جز من نگرانی‌ها، نیازها و تمایل شما را برای مورد توجه واقع شدن، این همه جدی می‌گیرد؟ من، کوردو لا اشتراستان<sup>۱</sup> باشурور ترین نویسنده تمام اعصار و قرون.

البته کمی مبالغه کردم، ولی خوب تا حدی هم صحت دارد. اما خونسردی این زن که من باشم هم حدی دارد! اگر هنگام خواندن ناشی گری درآورید یا خود را به حماقت بزینید، متوجه می‌شود و بعد غرولند می‌کند. اما نگران نباشد. اگر کمی به خود رحمت بدید و این کتاب را در وضعیتی آرام مطالعه کنید، بعد حالتان بسیار عالی می‌شود. می‌خندید، فریاد می‌زنید و با مشت به پهلوی همکار خود می‌کویید، چون می‌خواهید حتماً یک قسمت فوق العاده بازمۀ این کتاب را برای او بخوانید. آن بخش بی‌نهایت خنده‌دار صفحه ۸۹، ۱۱۲، ۴۲ یا ۶۶ را. آه، خوب دیگر بس است. خودتان کتاب را بخوانید.

که، و زنگنه نام به همین نام در جهود دارد. آنها موصوفه ای هستند که  
آنکه بتوانند این اتفاق را تطبیق نهاد؟ با این منطق همچوی این فرموده است،  
که مذکوله را باید تطبیق نهاد. لیکن لفظ این سیاره نباید این معنی داشته باشد.  
لهم از جزوی این اتفاق است که در مسماهی این شاهزاده را در این موضع  
نمی‌تواند باشد. این اتفاق این است که مسماهی این شاهزاده را در این  
موضع نمی‌تواند باشد. این اتفاق این است که مسماهی این شاهزاده را در این  
**فصل ۱**  
 ساعت سیزده و چهل و پنج دقیقه است.

من ساعت ۱۸ قرار دارم. تا آن زمان وقت زیادی است. در حال حاضر هم  
هیچ کار ضروری برای انجام دادن ندارم. فقط تاسعات ۱۸ زمان زیادی مانده  
است. بسیار عالی! آدم باید آدم باشد... عالی است... اینجا چقدر ساکت  
است!... بسیار بسیار ساکت...  
کمی کسالت بار است.  
خوب دیگر...  
می توانم کتابی بخوانم. مطالعه را هم که خیلی دوست دارم...  
اما این کار را هم زیاد انجام می دهم. منظورم کتاب خواندن است. البته کار  
دیگری هم به نظرم نمی رسد!  
\* خوان، بخوان و بخوان! آدم باید سشت از اینها فعالست کند. نه اینکه

هی بخوان، بخوان و بخوان! آدم باید بیشتر از اینها فعالیت کند. نه اینکه همیشه بگذارد، دیگران تمام کارها را انجام دهن. بنابراین من حالا یک کتاب می‌نویسم! گمان کنم فکر خوبی باشد! احساس می‌کنم کتاب خوبی خواهد شد. در هر صورت ظاهر ماجرا که این طور نشان می‌دهد. خودم یک کتاب... چقدر عالی. حتی گمان می‌کنم که موجب رشد آدم می‌شود. منظورم رشد شخصت آدم است.

1

در مورد نویسنده کوردو لا اشترااتمان متولد ۱۹۶۳ در دوسلدورف آلمان است. او فارغ التحصیل رشته علوم اجتماعی مدرسه عالی کاتولیک های کلن است. خانم اشترااتمان در نقش های کمدی زیادی در سریال های تلویزیونی بازی کرده و بارها نامزد بهترین کمدین سال بوده است. او در سال ۲۰۰۷ برنده دوربین طلایی جایزه تلویزیون بایرن برای بهترین کمدین زن شد.

سے ملکے

هشتمین جونه همانجا نمایش می‌نماید. نسخه اولیه کله لای باتجایی را  
نیز ملکه سلیمانه داشت و هر دو نسخه در کاله نمایش را در تئاتر  
کارگردانی نمودند. این نسخه همچنان که در اینجا آورده شد، نسخه اولیه  
نمایش بود و در آن این نسخه اولیه از کله لای باتجایی است. این نسخه همچنان  
که در اینجا آورده شد، نسخه اولیه از کله لای باتجایی است. این نسخه همچنان  
که در اینجا آورده شد، نسخه اولیه از کله لای باتجایی است. این نسخه همچنان  
که در اینجا آورده شد، نسخه اولیه از کله لای باتجایی است. این نسخه همچنان  
که در اینجا آورده شد، نسخه اولیه از کله لای باتجایی است.

ریزه مسند نه لاما، داده تمسک سه پسر و پسرانش این بود که هفتمانه روح حیاتا  
لی میتواند آنها را در آغاز شکار نمایند اما همه و لذتگیری از این کار را نمیتوانند. همچنان به ماجراجویی نیز  
نیایشان ننمایند. همانچنان راه از خود را برخیشند و همچون همه سایر نویسندهای ادب ایرانی  
همالله ولی آرتیکیتیکی دارد بلکه اینجا یک ملیکه نیز خواسته میشوند روح حیات  
درستشند باید ملیک زرمه علیه رسید گشتند و همچنان روح الله را بسیند لذتگیری  
و لعائاری به نسمه شکر آلمپیک رسیده اند از طرف این روح حیاتیکی داشته باشند و ملکه  
پنهان نمیشوند بلکه ملکه است لذتگیری این بود که این روح حیاتیکی داشته باشد و ملکه  
کثیر و پرگزیر است از اینکه این بودی از اینکه این روح حیاتیکی داشته باشد و ملکه  
بیان این جمله بسیار بزرگ و بزرگ است و این بودی از اینکه این روح حیاتیکی داشته باشد و ملکه

یک روزنامه هم به همین نام وجود دارد. آنها موضوع رادرک کرده‌اند. به نظر من که خیلی خوب است. از همان آغاز باید اسمی واضح انتخاب کنی. نه اینکه مدت درازی در مورد آن حرف بزنی و همه متوجه شوند. تردید زیاد، هیچ خوب نیست.

گرچه باید عجله هم به خرج داد. این موضوع همین حالا به ذهنم رسید.  
خدا را شکرا

حالا دیگر نزدیک بود، چرت و پرت بنویسم! آدم باید خیلی مراقب باشد که چه می‌گوید و قبل از آن هم باید به شدت مراقب باشد که چه فکری می‌کند. ذیرا گاهی فکر کردن و حرف زدن هم‌زمان انجام می‌شوند. و بعد هم به سرعت چیزی از دهان آدم می‌برد...  
از همان دوران مدرسه این موضوع، فکر همه ما را به شدت مشغول کرده بود. حالا هم خواتنه عزیز، دلم نمی‌خواهد که شما را از اظهار نظر همکلاسی ام مونیکا ای. از شهرد در مورد دفتر شعر محروم کنم:

اوه، جلوی زیان خود را بگیر!

ممکن است حرف بدی بزنی.

اوه، خدایا! از من خرده مگیر!

اما تو گله‌مند می‌روی.

آیا این مزخرف نیست؟! تو گله‌مند می‌روی. امان از دست این سخن چنان منفور! العنت بر شیطان! آیا نمی‌شد که این گفت و گوی سوه‌تفاهم برانگیز را به یک طریق صلح آمیز تمام کرد؟ آیا باید پایی یک شخص سوم هم به وسط کشیده می‌شد؟ آخر این فرد بیچاره چه باید بگوید؟ شاید حرف غلطی بزنند و بعد باید به سراغ نفر چهارم رفت.

خانم‌ها و آقایان، تقریباً تمام جنگ‌ها هم همین طور آغاز شده‌اند! در اینجا میل دارم، از شما بخواهم لحظه‌ای مکث کنید و بیندیشید. لطفاً از

دیگر چه کتابی دارم؟

بینیم، این مارکز چه می‌نویسد؟ ۱۰۵ سال تهایی... خدای من. آن هم در ۴۷۷ صفحه! پس باید خیلی تنها بوده باشد. خُب، شاید بد هم بوده که تمام حرف‌های دلش را زده است. در هر صورت بهتر از این بود که دست به کارهای احمقانه می‌زد. اما ۱۰۵ سال تهایی! این که یک مجازات است! بعد تازه این قدر هم عمر می‌کند! دیگران با داشتن دوستان خوب و خانواده در عنفوان جوانی و در سن ۸۰ سالگی روی در نقاب خاک می‌کشند! حالا یاز به فکر فرو رفتم. این کار در مورد من، به سرعت انجام می‌گیرد. بعد باید یک لحظه صبر کنم که بگذرد. آخر آدم با گذشت زمان، با حلقات خود آشنا می‌شود.

طبعاً وقتی این حالت برای اولین بار به من دست داد، خیلی وحشت‌زده شدم. فکر کردم، دیگر تا ابد به همین صورت ادامه خواهد یافت. یعنی همیشه متفسر خواهم ماند. یک نفر با من حرف می‌زنند و من نمی‌توانم هیچ واکنشی نشان دهم، چون در حال تفکر هستم. یا باید بزم‌نامه‌ای اجرا کنم و درست در همان لحظه - ڈنگ - متفسر می‌شوم. اما امروز می‌دانم که تمام اینها گذرا است. آدم باید کمی وقت بگذارد. زمان، بسیار مهم است.

حتماً منظور مارکز هم همین بوده است. در غیر این صورت شاید به خود می‌گفت، بیا و اول با "۳۰ سال" شروع کن. اما اکثر اوقات سی سال کفایت نمی‌کند. این را در مورد خودم تجربه کرده‌ام. من تاکنون برای تمام کارهایی که انجام داده‌ام، به ۳۹ سال زمان نیاز داشتم. و تازه هنوز کارهایم تمام نشده است! حسابی طول می‌کشد. منظورم این است که اساساً سال‌های اول هستند که به زمان زیادی نیاز دارند. هیچ چیز پیش نمی‌رود و بعد در ۱۰ سال آخر همه چیز به سرعت می‌گذرد. اما در عوض آدم دیگر آن مشکلات سال‌های اول را ندارد.

آه، بله. زمان.

## کوردو لا اشتراطمان

### نوشتن از من،

### خواندن از شما

لیکن کتاب کاملاً خالی از محتواست اینجا خود نوشته  
 نداشت. نهایتی که درست آورید فیلم خود را نگذشت  
 که باید آن را داره باشد اما آنها را به شما بگویم. بهله، شما به آن  
 دارید! آخر عجیب‌تر کسی حکایت نکند که آنرا دارید و تمایل شما را برای مورد  
 قبول واقع شدن، این همه حکایتی را با گلوده من، کوردو لا اشتراطمان  
 پنهان نمایند.

**ترجمه**

آنکه کمن حماله کردم میر معزی صحت دارد. اما خون‌سردی  
 این دل که من باشم هم خالی وارد شدم اینکه سخنانی ناشی گری در آوریده با  
 خود را به سخاوت مزید نمایم اینکه درست آوریده باشد اما نگران  
 نباشد. اگر کمنی به خود توجه نماید، و اینچه کتاب را در وضعيتی آرام مطالعه  
 کنید، بده ساختار پیمار عالی می‌شود. من معتقدم، فرباد عی و دینه و یاده  
 پنهانی همکار خود می‌کویم.



نامه ای کتاب را برای او ساخته  
 نهایت شنیده ام و در حقیقت این  
 خود را کار ساختن ای و حلال نموده ام. این کتاب را می‌خواهم در گفتوگویی با  
 شما معرفت نمایم.

**مؤسسه انتشارات نگاه**

ها. تسبیح اسما آنست و مطلبی است که ۲۲۲۹ شاهنشه نامه ایشان را کارهای خود  
تسبیح ملکه را به کلیسا و ایج را به مسیح را به ملکه می‌دانند. لیست محتوا از افراد  
که نهاد را پذیریده اند لعله ایلیک، روزگاریان را پذیریده اند که شفیعه نامه ایشان را  
پذیریده اند. ۷۰۰ میلادی در مسمات اعیان بالله نبی مسلمه نبی پیغمبر نبی علی ولی عصر  
پذیریده اند. شیخ بیانی پذیریده اند. پیغمبر ایلیک نهاد را پذیریده اند. پیغمبر  
ساعده سیزده کوچک پذیریده اند. پیغمبر ایلیک نهاد را پذیریده اند. پیغمبر  
من ساعت ۱۸ قرار دارد. تا آن زمان وقت ریاضی است. در حال سخاوت هم  
دو مورد کتاب را برای اصحاب دادن ندارم فقط تاسیعات ۱۸ و مجاز زیادی مانند

این یک کتاب کاملاً خاص است. آخر مخصوص شما خواننده عزیز نوشته  
شده است. بله، دقیقاً برای شما. حالا به پشت سر خود نگاه نکنید. منظور من  
خود شما است! شما یکی که حالا این کتاب را در دست دارید و با خود فکر  
می‌کنید، آیا به آن نیاز دارم یا نه؟ بگذارید چیزی به شما بگوییم. بله، شما به آن  
نیاز دارید! آخر مگر کسی جز من نگرانی‌ها، نیازها و تمایل شما را برای مورد  
توجه واقع شدن، این همه جدی می‌گیرد؟ من، کوردو لا اشتراستان<sup>۱</sup>  
با شعور ترین نویسنده تمام اعصار و قرون.

البته کمی مبالغه کردم، ولی خوب تا حدی هم صحت دارد. اما خونسردی  
این زن که من باشم هم حدی دارد! اگر هنگام خواندن ناشی گری درآورید یا  
خود را به حماقت بزینید، متوجه می‌شود و بعد غرولند می‌کند. اما نگران  
نباشد. اگر کمی به خود زحمت بدھید و این کتاب را در وضعیتی آرام مطالعه  
کنید، بعد حالتان بسیار عالی می‌شود. می‌خندید، فریاد می‌زنید و با مشت به  
پهلوی همکار خود می‌کویید، چون می‌خواهید حتماً یک قسمت فوق العاده  
بامزه این کتاب را برای او بخوانید. آن بخش بی‌نهایت خنده‌دار صفحه ۸۹  
۱۱۲، ۴۲ یا ۶۶ را. آه، خوب دیگر بس است. خودتان کتاب را بخوانید.

## در مورد نویسنده

کوردو لا اشتراطمن متولد ۱۹۶۳ در دوسلدورف آلمان است. او فارغ التحصیل رشته علوم اجتماعی مدرسه عالی کاتولیک های کلن است. خانم اشتراطمن در نقش های کمدی زیادی در سریال های تلویزیونی بازی کرده و بارها نامزد بهترین کمدین سال بوده است. او در سال ۲۰۰۷ برنده دوربین طلایی جایزه تلویزیون بایرن برای بهترین کمدین زن شد.

## فصل ۱

ساعت سیزده و چهل و پنج دقیقه است.  
من ساعت ۱۸ قرار دارم. تا آن زمان وقت زیادی است. در حال حاضر هم هیچ کار ضروری برای انجام دادن ندارم. فقط تاسع ۱۸ زمان زیادی مانده است. بسیار عالی! آدم باید آدم باشد... عالی است... اینجا چقدر ساکت است!... بسیار بسیار ساکت...  
کمی کسالت بار است.  
خوب دیگر...  
می توانم کتابی بخوانم، مطالعه را هم که خیلی دوست دارم...  
اما این کار راهم زیاد انجام می دهم. منظورم کتاب خواندن است. البته کار دیگری هم به نظرم نمی رسد!

هی بخوان، بخوان و بخوان! آدم باید بیشتر از اینها فعالیت کند. نه اینکه همیشه بگذارد، دیگران تمام کارها را انجام دهند. بنابراین من حالا یک کتاب می نویسم! گمان کنم فکر خوبی باشد! احساس می کنم کتاب خوبی خواهد شد. در هر صورت ظاهر ماجرا که این طور نشان می دهد. خودم یک کتاب... چقدر عالی. حتی گمان می کنم که موجب رشد آدم می شود. منظورم رشد شخصیت آدم است.

حالا نگاهی به قفسه کتاب هایم می اندازم. آهان، تی. سی. بویل.  
چ ۴۹۹ ۵۶۰ صفحه ۱۹۹۱۹! مثل اینکه نویسنده محترم کار دیگری نداشته است! معلوم است. پس من هم باید...  
حالم ها و آقامیان، تی. سی. بویل تمام خیگ ها هم همین طور آغاز می شوند!

یک روزنامه هم به همین نام وجود دارد. آنها موضوع رادرک کرده‌اند. به نظر من که خیلی خوب است. از همان آغاز باید اسمی واضح انتخاب کنی. نه اینکه مدت درازی در مورد آن حرف بزنی و همه متوجه شوند. تردید زیاد، هیچ خوب نیست.

گرچه باید عجله هم به خرج داد. این موضوع همین حالا به ذهنم رسید.  
خدا را شکرا

حالا دیگر نزدیک بود، چرت و پرت بنویسم! آدم باید خیلی مراقب باشد که چه می‌گوید و قبل از آن هم باید به شدت مراقب باشد که چه فکری می‌کند. ذیرا گاهی فکر کردن و حرف زدن هم‌زمان انجام می‌شوند. و بعد هم به سرعت چیزی از دهان آدم می‌برد...  
از همان دوران مدرسه این موضوع، فکر همه ما را به شدت مشغول کرده بود. حالا هم خواتنه عزیز، دلم نمی‌خواهد که شما را از اظهار نظر همکلاسی ام مونیکا ای. از شهرد در مورد دفتر شعر محروم کنم:

اوه، جلوی زیان خود را بگیر!

ممکن است حرف بدی بزنی.

اوه، خدایا! از من خرده مگیر!

اما تو گله‌مند می‌روی.

آیا این مزخرف نیست؟! تو گله‌مند می‌روی. امان از دست این سخن چنان منفور! العنت بر شیطان! آیا نمی‌شد که این گفت و گوی سوه‌تفاهم برانگیز را به یک طریق صلح آمیز تمام کرد؟ آیا باید پایی یک شخص سوم هم به وسط کشیده می‌شد؟ آخر این فرد بیچاره چه باید بگوید؟ شاید حرف غلطی بزنند و بعد باید به سراغ نفر چهارم رفت.

خانم‌ها و آقایان، تقریباً تمام جنگ‌ها هم همین طور آغاز شده‌اند! در اینجا میل دارم، از شما بخواهم لحظه‌ای مکث کنید و بیندیشید. لطفاً از

دیگر چه کتابی دارم؟

بینیم، این مارکز چه می‌نویسد؟ ۱۰۵ سال تهایی... خدای من. آن هم در ۴۷۷ صفحه! پس باید خیلی تنها بوده باشد. خُب، شاید بد هم بوده که تمام حرف‌های دلش را زده است. در هر صورت بهتر از این بود که دست به کارهای احمقانه می‌زد. اما ۱۰۵ سال تهایی! این که یک مجازات است! بعد تازه این قدر هم عمر می‌کند! دیگران با داشتن دوستان خوب و خانواده در عنفوان جوانی و در سن ۸۰ سالگی روی در نقاب خاک می‌کشند! حالا یاز به فکر فرو رفتم. این کار در مورد من، به سرعت انجام می‌گیرد. بعد باید یک لحظه صبر کنم که بگذرد. آخر آدم با گذشت زمان، با حلقات خود آشنا می‌شود.

طبعاً وقتی این حالت برای اولین بار به من دست داد، خیلی وحشت‌زده شدم. فکر کردم، دیگر تا ابد به همین صورت ادامه خواهد یافت. یعنی همیشه متفسر خواهم ماند. یک نفر با من حرف می‌زنند و من نمی‌توانم هیچ واکنشی نشان دهم، چون در حال تفکر هستم. یا باید بزم‌نامه‌ای اجرا کنم و درست در همان لحظه - ڈنگ - متفسر می‌شوم. اما امروز می‌دانم که تمام اینها گذرا است. آدم باید کمی وقت بگذارد. زمان، بسیار مهم است.

حتماً منظور مارکز هم همین بوده است. در غیر این صورت شاید به خود می‌گفت، بیا و اول با "۳۰ سال" شروع کن. اما اکثر اوقات سی سال کفایت نمی‌کند. این را در مورد خودم تجربه کرده‌ام. من تاکنون برای تمام کارهایی که انجام داده‌ام، به ۳۹ سال زمان نیاز داشتم. و تازه هنوز کارهایم تمام نشده است! حسابی طول می‌کشد. منظورم این است که اساساً سال‌های اول هستند که به زمان زیادی نیاز دارند. هیچ چیز پیش نمی‌رود و بعد در ۱۰ سال آخر همه چیز به سرعت می‌گذرد. اما در عوض آدم دیگر آن مشکلات سال‌های اول را ندارد.

آه، بله. زمان.